بررسی

سازمان‌یابی شورایی کارگران

با شروع انقلاب صنعتی انگلستان در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، حرکت‌های پراکنده و انفرادی کارگران این کشور بر ضد کارفرمایان حتی خود را به شکل‌های ابتدایی از اتحاد و همبستگی کارگری داد و جمع‌هایی با عنوان کلوب با انجمن به وجود آمد که عمدتا استادکاران و کارگران فنی و ماهر حرفه‌های گوناگون را در برمی‌گرفت. گسترش این شکل‌های آغازین تشکل کارگری، به علت متحدکردن کارگران علیه کاهش دستمزد، منافع کارفرمایان را در معرض تهدید قرار داد و بدین‌سان در سال ۱۷۹۹ نمایندگان کارفرمایان در پارلمان انگلستان قانونی را تصویب کردند که هرگونه اجتماع و تشکل‌کاری را ممنوع می‌کرد. حتی انگلستان و متحدانش با فرانسه در اوایل قرن نوزدهم نیز که به شکست ناپلئون بناپارت در سال ۱۸۱۵ انجامید، ممنوعیت فعالیت‌های کارگری را بیش‌ازپیش تشدید کرد. از قضا حادترین و خشن‌ترین شکل مبارزات کارگران انگلستان تا آن زمان در همین دوره ممنوعیت فعالیت‌های کارگری روی داد. در سال‌های ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۷، شورشی کارگری در نتینگهام شکل گرفت که به جنبش «ابزارشکنی» یا «لودیسم» مشهور بود. وجه مشخصه این جنبش کارگری تخریب و نابودی ماشین‌آلات (عمدتا ریسندگی و نساجی)، در موازی انفجار و آتش‌زدن کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و حتی ترور سرمایه‌داران بود.

هنگام ورود مارکس و انگلس به عرصه سیاست در آغاز دهه ۱۸۴۰، اتحادیه‌های کارگری در دوران کودکی خود به‌سر می‌بردند. تشکل‌های آغازین کارگری که جز در انگلستان، در همه‌جا غیرقانونی بود و حتی در انگلستان هم با آنها برخوردی شدید، مجبور بودند در حالتی ناپایدار فعالیت کنند و اعضای آنها منافع مقطعی داشتند. ولی در سال ۱۸۹۵، سال مرگ انگلس، اتحادیه‌های کارگری در اروپا و آمریکای شمالی به تشکل‌های صنعتی نیرومندی تبدیل شده و جامعه بورژوایی آنها را به عنوان نهادهای مشروع و قانونی پذیرفته. در بسیاری از کشورها، شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری با ظهور احزاب سوسیالیستی توده‌ای که اغلب متحد اتحادیه‌ها بودند همراه بود. دوران مدرن در مناسبات طبقاتی آغاز شده بود. در این نیم قرن، از آغاز دهه ۱۸۴۰ تا آغاز دهه ۱۸۹۰، با سه دوره بزرگ از جنبش‌جوش مضاعف کارگر روبه‌رو هستیم: جنبش‌های انقلابی دهه ۱۸۴۰، مبارزات اعتصابی و تلاش برای ایجاد همبستگی بین‌المللی در دهه ۱۸۶۰ و جنبش کارگری توده‌ای در اواخر دهه ۱۸۸۰ که به نخستین پیروزی اتحادیه‌های صنعتی و کاهش هشت ساعت کار روزانه قانونی انجامید.

در کتاب «اتحادیه‌های کارگری» برای نخستین‌بار تقریبا تمام آنچه مارکس و انگلس درباره اعتصاب و اتحادیه کارگری نوشته‌اند گرد آمده است. گزیده‌های این کتاب نشان می‌دهد که بنیان‌گذاران مارکسیسم به هیچ عنوان در ساختن نظریه‌های کامل و بی‌ابهام درباره جنبش اتحادیه‌ای ناکام نبوده‌اند. این گزیده‌ها همچنین بر نقش تاریخی عظیم مارکس و انگلس در کمک به شکل‌گیری جنبش مدرن کارگری پرتو می‌افکند و حاوی نشانه‌روشنی و غالبا مبتنی بر مشاهدات عینی درباره سیاری از اعتصاب‌ها و مبارزات کارگری قدرشناسه است. منبع نوشته‌هایی که کتت لیپدس در کتاب «اتحادیه‌های کارگری» گرد آورده فقط آثار اصلی مارکس و انگلس نیست و نامه‌نگاری‌ها، سخنرانی‌ها و مقاله‌های منتشر در نشریات، مصاحبه‌ها، صدتوشته‌های منتشرنشده و اسناد «انترناسیونال اول»، از جمله صورت‌جلسات شورای عمومی و وقایع مربوط به سیاست کارگری اروپا و آمریکا را شامل می‌شود. نوشته‌هایی که به مبارزه زمانی نیم قرن بین سال‌های ۱۸۴۴ تا ۱۸۹۴ مربوط می‌شود. این کتاب چند سال پیش به قلم محسن حکیمی ترجمه شد. حکیمی تحلیلی را که جنبش کارگری بعد از مرگ انگلس و طی قرن بیستم پشت‌سر گذاشته و روند اتحادیه‌گرایی در جنبش کارگری را در بی‌تفکری مفصل ضمیمه کتاب کرده است.

همان‌گونه که انگلس گفته است تاریخ اتحادیه‌های کارگری زنجیره‌ای از مبارزات با هدف به جایی نرسیده است. اعتصاب و مبارزه صرفا اقتصادی اتحادیه‌های کارگری در اغلب موارد سرانجام به ناکامی‌ای ختم می‌شد که با به پدیده‌ای علیه اهداف خود تبدیل گردد. اتحادیه‌های کارگری در آغاز با هدف ازمیان‌برداشتن رقابت و متحدکردن کارگران برای مقاومت در مقابل یورش سرمایه به وجود آمدند. اما در حد اتحادیه‌های کارگری و مشروع سازمان‌یابی طبقه کارگر در دوران کودکی این طبقه بودند. حکیمی در پی‌نوشت قصد دارد نشان دهد که با رشد کمی و کیفی طبقه کارگر، اتحادیه‌های کارگری به علت ضعف‌های ساختاری و تبعیت از سازوکارهای اداری (به‌نقل‌واژه انسان‌های تشکل‌شده [۱]) به قالب‌بندی‌های تشکل و محدودی تبدیل شده که با تکیه بر حرفه، جنسیت، علیت، ایدئولوژی و نژاد نه‌تنها از مبارزات این طبقه با سرمایه‌داری جلوگیری می‌کرد، بلکه کارگران را به سوق بورژوازی و رفرمیسم سوق می‌دادند. سوسیالیست‌های نیمه دوم قرن نوزدهم راه برطرف‌کردن این نقیصه را در ایجاد «حزب سیاسی طبقه کارگر» دیدند. اما این تشکیلات با دیدگرایی‌های ایدئولوژیک و سوسیالیستی و سوسیالیستی توده‌ای و سوسیالیستی پوش راحزب سیاسی چپ برای کسب قدرت سیاسی تبدیل کرد. از سوی دیگر با ایجاد حزب، سیر قهقرایی اتحادیه‌های کارگری و پیوستن آنها به بورژوازی نهتنها متوقف نشد، بلکه انداه باقت و حتی تقویت شد. بدین سان مشکل دوم که اتحادیه کارگری سازمان طبقه کارگر در دوره‌ای از مبارزه این طبقه با سرمایه‌داری است که این از یک قرن است به بازی رسیده است. تجربه فروپاشی و شکست حزب‌سازی (در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی) و تبدیل کلمه احزاب اپوزیسیون چپ به فرقه‌های یک‌سره حاشیه‌ای و فاقد هرگونه تاثیر بر تجربه کارگری نشان می‌دهد که عبور از این مشکل از سازمان‌یابی طبقه کارگر مدت‌هاست به سر آمده و ادامه حیات و به روز به احتضار از کنون بیش از حز چیز دیگر معلول عقب‌ماندگی و انفعال سیاسی طبقه کارگر در مقابل سرمایه‌داری است: «بیشروی و تحقق اهداف مبارزه کوسه‌سرمایه‌داری کارگر ایجاب می‌کند که این طبقه قاطعانه دست‌رد به سینه این یارادایم بزند و سنتزی سازمانی متناسب با اوضاع کنونی خود برپا دارد. سازمانی که ارزش‌ها را در مقیاسی سراسری فارغ از نیروی کار متشکل کند. در چارچوب سرمایه‌داری برای مطالبات پایه‌ای کارگران مبارزه کند و در شرایط انقلابی به نهاد اداره‌کننده جامعه تبدیل شود. نزدیک‌ترین تجربه تاکنونی طبقه کارگر به این شکل از سازمان‌یابی طبقاتی- جنبشی شوراست که با فادرساختن کل طبقه کارگر به ایستادن روی پای خود می‌تواند زیر پای سرمایه را خالی کند».

اتحادیه‌های کارگری
کارل مارکس و فریدریش انگلس
ترجمه: محسن حکیمی
ناشر: مرکز
قیمت: ۲۳۹۰۰ تومان

گفت‌وگویی با اقتصاددان مارکسیست، ریچارد ولف

درباره تعاونی‌های کارگری

ترجمه: امیررضا گلایی

زمانی نیویورک‌تایمز ریچارد ولف را با این عنوان معرفی کرد: «احتمالا مهم‌ترین اقتصاددان مارکسیست آمریکا». ولف مخالف نظام‌های مرکزگرایی است که در دوران جنگ سرد نقش محافظت از سرمایه‌داری را برعهده داشتند. در عوض او باور دارد دموکراسی می‌تواند نظامی پدید آورد که در آن همه امور تولید در اختیار کارگران باشد. ولف در کتاب «دموکراسی در محیط کار: علایمی برای سرمایه‌داری» میدان‌دادن به تعاونی‌ها را راهی برای رسیدن به اقتصادی عادلانه‌تر دانسته است.

با نظر جایگاه تعاونی‌ها در طیف مواضع سیاسی کجاست؟ تحقیقات نشان می‌دهد تعاونی‌ها ریشه در آنارشیسم دارند. الان به نظرت جایگاهشان کجاست؟

تعاونی‌ها انواع زیادی دارند. تعاونی‌هایی هستند که خودشان را چپ بیشتر از صحنه‌های بیرونی‌ای «اینکارهای کارآفرینانه» نمی‌بینند. آنها نمی‌خواهند به‌عنوان جریانی ضدسرمایه‌داری شناخته شوند. حرفا کمان می‌کنند که اگر محل کار دموکراتیک باشد خوب است و به‌همین‌دلیل دنبال این داستان هستند. سر دیگر طیف برخی تعاونی‌های کارگری وجود دارند که خودشان را دقیقا دیفی بلری سرمایه‌داری می‌دانند. آنها ماهیت سلسله‌مراتبی، از بالا به پایین و غیردموکراتیک اکثر کسب‌وکارهای سرمایه‌دارانه را نقد می‌کنند و ایجاد تعاونی‌های کارگری را به‌عنوان تحولی سوسیالیستی در جامعه پیشنهاد می‌کنند. حتی برخی مدعی‌اند تلاش‌های اولیه برای ساختن جامعه‌ای سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی، اروپای شرقی یا چین، اشتباهاتشان این بود که تجربه زندگی در کارخانه یا اداره را تغییر ندادند. این تغییر که محل کار دیگر نه سلسله‌مراتبی از بالا به پایین باشد نهادی دموکراتیک با ویژه‌های تیمچه‌کاری از پایین به بالا باشد. اما این است که اگر چنین کاری کرده بودند، اتحاد جماهیر شوروی فروپاشی‌اش و وضع این نتیجه بهتر بود.

فکر می‌کنی جامعه‌ای با نظام سلسله‌مراتبی ممکن است؟

راهی طولانی در پیش داریم تا بتوانیم انواع سلسله‌مراتبی را در جوامع به ما بسته بدل شده خنثی کنیم. از جمله در جامعه من یعنی ایالات متحده، اما حمله به ساختار عمودی و تلاش برای تحقق یک ساختار برابری‌خواهانه از خیلی وقت پیش شروع شده است. حتی در انقلاب آمریکا با اعلامیه استقلال آغاز شد. «حقیقت برابری در مقابل قانون در این است که همه انسان‌ها برابر خلق شده‌اند». این واقعه حرف شکفت‌آوری است که گفته شد. در جامعه ما نابرابر نیستیم. اینطور نیست که یک عده از ما از ابره به نابه آمده باشیم و یک عده هم پرده. این مبارزه‌ای است طولانی در تمام تاریخ ثبت‌شده ما. اما نمی‌توانیم بگوییم برابری کار و خیلی جاها هم با عقب‌کرد. به عقیده من جنبش «جنبش سیاهان مهم است» و «من نیز» تلاش‌هایی در جهت رفع بی‌عدالتی و حرکت به سوی برابری یا به قول یه سوی سلسله‌مراتبی کمتر عمودی. تاکید می‌کنم این قصه پر درد دارد.

اقتصاد ما مدام تشنه به ریشه دموکراسی در سیاست می‌زند. در جامعه‌ای با این حد از نابرابری اقتصادی که در ایالات متحده هست، جامعه‌ای که مثل جوامع هرمی مابرساتان است. نباید تعجب کرد از اینکه ثروتمندان از هرکوتاه دموکراسی واقعی در سیاست واهمه داشته باشند

مسئولان متشدد دولتی چه درسی می‌توانند از تعاونی‌ها درباره اداره دموکراسی بگیرند؟

اولین چیزی که می‌شود آموخت این است که چگونه می‌توان در نهادی واقعا دموکراتیک کار کرد. ما در ایالات متحده گرفتار سیاست‌مدارانی هستیم که سعی می‌کنند فرایندی دموکراتیک داشته باشیم. از قبیل رای‌دادن، نوشتن قانون، اجرای آن قوانین و غیره و ذلک. ولی متوجه می‌شویم انجام این کار واقعا دشوار است؛ چرا؟ چون این نظام اقتصادی ایالات به دایره، فقط را فاسد کرده است. تولیدکنندگان و پرانتیس استفاده می‌کنند تا دموکراسی سایه‌مان را مطابق میل خود شکل بدهند. کنترل کنند و در آن دست ببرند و به شیری بی‌یال و دم تبدیلش کنند.

بالین‌حال، اقتصادی متفاوت را تصور کنید که در آن عمده کسب‌وکارها به‌صورت دموکراتیک توسط کارگران آنها اداره شود. آن‌وقت دیگر اقتصادی نخواهیم داشت که با تلاش‌هایمان در حیطه دموکراسی سیاسی سرنگون شود. در شرایط فعلی، اقتصاد ما مدام تبدیله به ریشه دموکراسی در سیاست می‌زند. در جامعه‌ای با این حد از نابرابری اقتصادی که در ایالات متحده شاهدیم، جامعه‌ای که مثل جوامع هرمی مابرساتان است، نباید تعجب کرد از اینکه ثروتمندان از هرکوتاه دموکراسی واقعی در سیاست واهمه داشته باشند. اگر مردم به پا جز، طبقه متوسطانه یا فقیر هستند و ممکن است روزی از رای‌دادن استفاده کنند تا نابرابری بدتر شود، آن‌وقت از امان هم احمق نیستند. تصمیم گرفته‌اند از پولشان در راه حفاظت از ثروتشان استفاده کنند.

اگر اقتصاد به‌وسیله تعاونی‌های کارگری دموکراتیک شود، کمک بسیار بزرگی می‌شود به سیاست‌مداران که صداقانه به دموکراسی باور دارند. آنهایی هم که «راه را کج کرده‌اند» تاکید می‌کنم یا ارفاق می‌کویم و نمی‌گویم به عمد راهشان را کج کرده‌اند. وقتی ببینند شرکت‌های تعاونی منطقه اتحاد چگونه کار می‌کنند، باذشان می‌آید که دموکراسی چیست. برای خیلی از آنها تجربه‌ای جدید خواهد بود و سیاست جامعه را به سمتی بهتر سوق خواهد داد.

منبع: ویکی‌تریبون

گزارشی از برنامه کارگران آنارشیست در ایالات متحده آمریکا

کارگران و مسئله اتحادیه‌ها

وین پرایس . ترجمه: مرتضی مختاری

امروزه در بین کارگران نوعی خشم و ناآرامی فراگیر به چشم می‌خورد. گو اینکه بیشتر کارگران همچنان به دیدگاه‌های معمول «آمریکایی» چسبیده‌اند، بعضی از سرمایه‌داران، قائل بودن به نظام دوحزبی، رکه‌هایی از نژادپرستی، وطن‌پرستی و امثال اینها. این ناراحتی سازمان‌نیافته تغییراتی در مراتب بالای اتحادیه‌ها به وجود آورده و میدان را به دست گروهی از بیروکراتهای بیلیارتل و فعالان داده است. رهبران جدید نگران از دست رفتن اعضای خود هستند. بوروکراتهایی که بیش‌ازپیش احساس خود را حفظ کنند. واقعا رفت‌انگیزند. تلاش کرده‌اند برای مقابله با کار در دیگری‌خانه‌های[1] ایالات متحده و حتی خارج از کشور، با تبدیل کردن این دیگ‌جانبی به منابع زیستی در برنامه‌های خود با فعالان دانشگاهی مرتبط شوند، خاصه با توتمندترین برنامه‌های دانشگاهی.

ولی در مقابل این مقامات اتحادیه‌ها (نه خود اتحادیه‌ها) و البته در مقابل سرمایه‌داران و دولت باید جنبشی آگاه از کارگران رادیکال با یکرد. رادیکال‌ترین فعالان مبارز باید دست به دست هم دهند و همته مرکزی مبارزه‌ای گسترده‌تر را شکل دهند. کارگران آنارشیست نباید رهبران اتحادیه‌ها را به حال خود رها کنند. مقامات اتحادیه‌ها حتی محترم‌ترین و صادق‌ترین آنها، لابدهای هستند در درون سازمان‌های کارگری که منافع طبقه سرمایه‌دار را نمایندگی می‌کنند.

به بیان دقیق‌تر، کار بوروکراسی این است که میان کارگران و سرمایه‌داران تعادل برقرار کند؛ باید چیزی برای کارگران به دست آورد (وگرنه بساطش حمع می‌شود)، ولی به‌دنبال این است که کشمکش طبقاتی را مهار کند. آنارشیست‌ها باید مدام از پایین نحوه عمل مقامات اتحادیه را به پرسش بکشند و اقدامات آنها را به دیده انتقاد بنگرند. باید ضمن اینکه تا حد امکان بر سر مسائل مشخص با دیگران همکاری می‌کنند، شفاف بگویند که برنامه آنها با برنامه دیگران فرق دارد.

با نظر جایگاه تعاونی‌ها در طیف مواضع سیاسی کجاست؟ تحقیقات نشان می‌دهد تعاونی‌ها ریشه در آنارشیسم دارند. الان به نظرت جایگاهشان کجاست؟

تعاونی‌ها انواع زیادی دارند. تعاونی‌هایی هستند که خودشان را چپ بیشتر از صحنه‌های بیرونی‌ای «اینکارهای کارآفرینانه» نمی‌بینند. آنها نمی‌خواهند به‌عنوان جریانی ضدسرمایه‌داری شناخته شوند. حرفا کمان می‌کنند که اگر محل کار دموکراتیک باشد خوب است و به‌همین‌دلیل دنبال این داستان هستند. سر دیگر طیف برخی تعاونی‌های کارگری وجود دارند که خودشان را دقیقا دیفی بلری سرمایه‌داری می‌دانند. آنها ماهیت سلسله‌مراتبی، از بالا به پایین و غیردموکراتیک اکثر کسب‌وکارهای سرمایه‌دارانه را نقد می‌کنند و ایجاد تعاونی‌های کارگری را به‌عنوان تحولی سوسیالیستی در جامعه پیشنهاد می‌کنند. حتی برخی مدعی‌اند تلاش‌های اولیه برای ساختن جامعه‌ای سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی، اروپای شرقی یا چین، اشتباهاتشان این بود که تجربه زندگی در کارخانه یا اداره را تغییر ندادند. این تغییر که محل کار دیگر نه سلسله‌مراتبی از بالا به پایین باشد نهادی دموکراتیک با ویژه‌های تیمچه‌کاری از پایین به بالا باشد. اما این است که اگر چنین کاری کرده بودند، اتحاد جماهیر شوروی فروپاشی‌اش و وضع این نتیجه بهتر بود.

فکر می‌کنی جامعه‌ای با نظام سلسله‌مراتبی ممکن است؟

راهی طولانی در پیش داریم تا بتوانیم انواع سلسله‌مراتبی را در جوامع به ما بسته بدل شده خنثی کنیم. از جمله در جامعه من یعنی ایالات متحده، اما حمله به ساختار عمودی و تلاش برای تحقق یک ساختار برابری‌خواهانه از خیلی وقت پیش شروع شده است. حتی در انقلاب آمریکا با اعلامیه استقلال آغاز شد. «حقیقت برابری در مقابل قانون در این است که همه انسان‌ها برابر خلق شده‌اند». این واقعه حرف شکفت‌آوری است که گفته شد. در جامعه ما نابرابر نیستیم. خیلی وقت پیش شروع شده است. حتی در انقلاب آمریکا با اعلامیه استقلال آغاز شد. «حقیقت برابری در مقابل قانون در این است که همه انسان‌ها برابر خلق شده‌اند». این واقعه حرف شکفت‌آوری است که گفته شد. در جامعه ما نابرابر نیستیم. اینطور نیست که یک عده از ما از ابره به نابه آمده باشیم و یک عده هم پرده. این مبارزه‌ای است طولانی در تمام تاریخ ثبت‌شده ما. اما نمی‌توانیم بگوییم برابری کار و خیلی جاها هم با عقب‌کرد. به عقیده من جنبش «جنبش سیاهان مهم است» و «من نیز» تلاش‌هایی در جهت رفع بی‌عدالتی و حرکت به سوی برابری یا به قول یه سوی سلسله‌مراتبی کمتر عمودی. تاکید می‌کنم این قصه پر درد دارد.

مسئولان متشدد دولتی چه درسی می‌توانند از تعاونی‌ها درباره اداره دموکراسی بگیرند؟

اولین چیزی که می‌شود آموخت این است که چگونه می‌توان در نهادی واقعا دموکراتیک کار کرد. ما در ایالات متحده گرفتار سیاست‌مدارانی هستیم که سعی می‌کنند فرایندی دموکراتیک داشته باشیم. از قبیل رای‌دادن، نوشتن قانون، اجرای آن قوانین و غیره و ذلک. ولی متوجه می‌شویم انجام این کار واقعا دشوار است؛ چرا؟ چون این نظام اقتصادی ایالات به دایره، فقط را فاسد کرده است. تولیدکنندگان و پرانتیس استفاده می‌کنند تا دموکراسی سایه‌مان را مطابق میل خود شکل بدهند. کنترل کنند و در آن دست ببرند و به شیری بی‌یال و دم تبدیلش کنند.

بالین‌حال، اقتصادی متفاوت را تصور کنید که در آن عمده کسب‌وکارها به‌صورت دموکراتیک توسط کارگران آنها اداره شود. آن‌وقت دیگر اقتصادی نخواهیم داشت که با تلاش‌هایمان در حیطه دموکراسی سیاسی سرنگون شود. در شرایط فعلی، اقتصاد ما مدام تبدیله به ریشه دموکراسی در سیاست می‌زند. در جامعه‌ای با این حد از نابرابری اقتصادی که در ایالات متحده شاهدیم، جامعه‌ای که مثل جوامع هرمی مابرساتان است، نباید تعجب کرد از اینکه ثروتمندان از هرکوتاه دموکراسی واقعی در سیاست واهمه داشته باشند. اگر مردم به پا جز، طبقه متوسطانه یا فقیر هستند و ممکن است روزی از رای‌دادن استفاده کنند تا نابرابری بدتر شود، آن‌وقت از امان هم احمق نیستند. تصمیم گرفته‌اند از پولشان در راه حفاظت از ثروتشان استفاده کنند.

اگر اقتصاد به‌وسیله تعاونی‌های کارگری دموکراتیک شود، کمک بسیار بزرگی می‌شود به سیاست‌مدارانی که صداقانه به دموکراسی باور دارند. آنهایی هم که «راه را کج کرده‌اند» تاکید می‌کنم یا ارفاق می‌کویم و نمی‌گویم به عمد راهشان را کج کرده‌اند. وقتی ببینند شرکت‌های تعاونی منطقه اتحاد چگونه کار می‌کنند، باذشان می‌آید که دموکراسی چیست. برای خیلی از آنها تجربه‌ای جدید خواهد بود و سیاست جامعه را به سمتی بهتر سوق خواهد داد.

منبع: ویکی‌تریبون

زندگی با هوش مصنوعی

اگر تکوییم وارد عصری جدید شده‌ایم. دست‌کم در آستانه آن قرار داریم. آنچه زمانی داستان‌های علمی-تخیلی و غیرواقعی به شمار می‌آمد، اکنون با سرعت حیرت‌انگیزی رنگ واقعیت به خود می‌گیرد. هوش مصنوعی در همه حوزه‌ها در حال ایجاد تحول و دگرگونی است؛ از جنگ، جرم و جنایت تا پزشکی، کار، عدالت، جامعه... بازی، سرگرمی و حتی فهم ما از معنای انسان‌بودن. هوش مصنوعی بیش از هر فناوری دیگری می‌تواند آینده مشترک انسان‌ها را از نیاز دیگرگون کند و ازاین‌رو، باید بیشتر درباره این آینده دانست. جندسالیی است آثار پژوهشی در این زمینه قوت گرفته‌اند و دانشمندان و متفکران این حوزه با سرعتی نزدیک به همان سرعت پیشرفت‌های تکنولوژیک می‌کوشند آینده احتمالی زندگی انسان با این تغییرات را ارزیابی کنند. یکی از آثار مهم در این زمینه کتاب «زندگی ۳.۰/ انسان‌بودن در عصر هوش مصنوعی» نوشته مکس تگمارک تحلیل و بررسی خوبی از این آینده ارائه می‌دهد. تگمارک استاد فیزیک دانشگاه آی‌ام‌تی و یکی از بنیان‌گذاران مؤسسه آینده زندگی است که به پژوهش درباره نحوه سودمند نگاه‌داشتن هوش مصنوعی بسیار کمک کرده است. از جمله آثار مهم او می‌توان به «جهان راضی‌اتی ما» اشاره کرد. تگمارک در این کتاب خوانده را به عمق اندیشه درباره هوش مصنوعی و وضع بشر می‌برد و به پرسش‌های بنیادین زمانه حاضر بلسخ می‌دهد. این کتاب به مناقشه‌برانگیزترین مسائل روز در زمینه هوش مصنوعی می‌پردازد: از ابرهوش تا معنا و آگاهی و مرزهای فیزیکی نهایی حیات در کیهان. کتاب حاضر به تازگی به همت نشر نو و با ترجمه محمد محمدامینی منتشر شده است. ترجمه دیگری نیز از این کتاب با عنوان «حیات ۳.۰: انسان در عصر هوش مصنوعی» با ترجمه محمد آریایی به همت نشر مازیار منتشر شده است. کتاب حاضر در هشت فصل تنظیم شده که تقریبا می‌توان فصول کتاب را مستقل از هم خواند. تگمارک در خلال این فصول می‌کوشد به مسائلی چون ایرادهای نرم‌افزاری و هوش مصنوعی مستحکم، پیشرفت آهسته و سناریوهای چندوجهی و چندقطبی، سرنخ‌های تجربی درباره آگاهی، اختلاف‌نظرها درباره آگاهی، سلسله‌مراتب کیهانی، تاریخچه مختصری از بیچیدگی، هوش، حافظه، محاسبه، یادگیری، آرماشهر برابری‌طلبانه، و بهشت مبارز بپردازد.

تگمارک مدعی است جهان ما سیزده میلیارد و هشتصد میلیون سال پس از پیدایش بیدار شده و اکنون نسبت به خودش آگاهی پیدا کرده است؛ او انسان‌های روی سیاره زمین را «بخش‌های خودآگاه سیارهٔ کوچکی» تعریف می‌کند که به این بیداری کمک کرده‌اند. تگمارک می‌گوشد نشان دهد که این بیداری به فول خودش خیرات‌کیبز چگونه رخ داد: این یک رویداد محتصرفه‌فرد نیست، بلکه فقط یک گام از فرایند بی‌وقفه تقریبا ۱۳ میلیارد‌ساله‌ای بود که جهان ما را پیوسته پیچیده‌تر و جالب‌تر می‌کند و هنوز هم با سرعتی نیزسرنخ ادامه دارد. پس از بررسی اجمالی از مراحل شکل‌گیری کهان و حیات در فصل اول، از فصول بعدی به بررسی آینده زندگی با هوش مصنوعی می‌پردازد. او نخست به کل داستان آینده زندگی با هوش مصنوعی می‌پردازد. او نخست به کل داستان حیات می‌پردازد چون معتقد است برای بررسی موضوع غنی و چندوجهی باید اول به کل داستان حیات از نظر مفهومی و زمانی پرداخت و سپس درباره اهداف، معانی و کارهایی حیات چرخ کرد که باید برای ساخت آینده با هوش مصنوعی انجام داد. ازاین‌رو، در فصل دوم بررسی مبانی هوش مصنوعی آغاز می‌شود و اینکه ماه‌های ظاهرا کمک و ناشناخته چگونه می‌توانند هوش آرایش باید که به اوارد و محاسبه شد و یا بدید. همانطور که تگمارک رویکرد تحلیل خود را در محورزمان پیش می‌برد، داستانش شاخه‌های متعددی پیدا می‌کند و به اینکه به برخی پرسش‌های خاص چه پاسخی داده می‌شود، وضعیت‌های مبتنی را که پیش خواهد آمد توصیف می‌کند. همین حالا تا اینجای پیشرفت‌های تکنولوژیک، انتخاب‌های بسیاری پیش‌روی بشریت وجود دارد که آیا باید رقابت بر سر تسلیحات هوش مصنوعی را آغاز کرد یا نه و چه باید کرد تا سامانه‌های هوش مصنوعی در آینده بدون خطا و مقاوم باشند. اگر تا نتایج اقتصادی هوش مصنوعی همین‌طور به رشد خود ادامه دهد چه قوانینی باید وضع شود تا اینکه به کودکان باید توصیه شود دنبال چه مشاغلی بروند که در آینده نزدیک ماشین جایگزین آنها نخواهد شد. اینکوه مسائل و موضوعات کوتاهمدت در فصل سوم کتاب بررسی می‌شود.

تگمارک ادامه کار که اگر بپرسرف هوش مصنوعی تا رسیدن به سطح انسان ادامه یابد، باید از خود بپرسد چگونه می‌توان مطمئن شد که این بیشرف عقیل است و آیا می‌توان با لازم است جامعه‌ای سلطه شود که همه در آن از رفاه و فراغت برخوردار باشند و هیچ نیازی به کارکردن نباشد. ازاین‌رو، این سؤال هم پیش خواهد آمد که آیا انفجار هوش، یا رشد آهسته و پیوسته می‌تواند هوش مصنوعی را بسیار فراتر از سطح جوان انسان ببرد. تگمارک مجموعه سیاه متنوعی از این فرجامین وضعیت‌های ممکن را در فصل چهارم بررسی می‌کند و در فصل بعدی به واکاوی طیف وسیعی از پیامدهای ممکن این وضعیت‌ها در آینده دور می‌پردازد. از وضعیت‌کاملا ایرانشهری تا آرماشهری. از فصل نهم می‌کوشد وضعیت‌های محتمل را که شاید پیش بیاید مطرح و بررسی کند: آیا قرار است جهانی که کسی کنترل اوضاع را به دست خواهد گرفت، انسان‌ها، هوش مصنوعی، یا سایبورگ؟ آیا با انسان‌ها خوب رفتار می‌شود یا بد؟ آیا نسل دیگری از موجودات جایگزین انسان‌ها خواهد شد و اگر چنین است آیا به آن موجودات به چشم فاتحانی نگاه می‌شود که بشر را شکست داده‌اند یا به چشم فرزندان شایسته انسان؟ در فصل ششم میلیاردها سال در زمان به آینده سفر می‌کند و نشان می‌دهد که نهایی در کهکشان ما را به خوش، بلکه قوانین فیزیک معین می‌کنند. تگمارک تقریبا بحث خود را در تاریخ هوش مصنوعی آغاز کرده است تا اینجا بیش می‌برد و بالتی کتاب را به این مسئله می‌پردازد که رسیدن به چه آینده‌ای باید هدفمان باشد و چگونه می‌توان به آن رسید. به همین منظور در فصل هفتم به بررسی پایه فیزیکی این اهداف و سرانجام در فصل آخر به بررسی آگاهی می‌پردازد. در تکلمه‌ای نیز می‌کوشد نشان دهد چرا برای کمک به ساخت آینده‌ای که می‌خواهیم، همین حالا چه می‌توان کرد.

زندگی ۳.۰: انسان‌بودن در عصر هوش مصنوعی
مکس تگمارک
ترجمه: میثم محمدامینی
ناشر: نشر نو
قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان

بررسی

درباره کتاب «دموکراسی در محیط کار»

دستور کار برای تغییر اجتماعی

علی اخوت

دموکراسی در محیط کار
ریچارد ولف
ترجمه: مهرداد شهابی
میرمحمود نبوی
ناشر: اختران
قیمت: ۱۹۵۰۰ تومان

کتاب جدید ریچارد ولف با عنوان «دموکراسی در محیط کار: علاجی برای سرمایه‌داری» به کنار از جامعه کنونی به جامعه غیرسرمایه‌دارانه متفاوتی می‌پردازد. تمرکز او ایتدا بر جامعه کنونی است. ولف کتاب را برای مخاطبان آمریکایی و به‌خصوص تغییر نهادی در ایالات متحده نوشته. ولی اصول عام از درباره همه جوامع سرمایه‌سالار قابل اجراست. ادعای اصلی او از این قرار است که محیط کار سرمایه‌سالار باید به صورت دموکراتیک توسط واحدهای خودکردان کارگری اداره شود. شرایط کنونی به دلایل مختلف مساعدت چنین تلاشی است. اول: چون شهروندان امروز مشتاق و پذیرای بدیل‌هایی برای محیط‌های کاری کنونی‌اند. محیط‌هایی خصمانه، با دستمزد پایین و غیردموکراتیک که اکثر ما از آنها رنج می‌بریم. دلیل دوم اینکه، همچنان میلیون‌ها کارگر آمریکایی بیکارند و بعد از فروپاشی مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ فقط کاه و بیکاه توانسته‌اند کاری دست‌وپا کنند. دلیل سوم اینکه شهروندان از کمک‌های مالی دولت به بانک‌ها عصبانی‌اند و احساس می‌کنند ایالات متحده نظامی صلب و تغییرناپذیر است علیه کارگران و در خدمت نخبگان حاکم.

کتاب ولف از سه بخش و یازده فصل تشکیل شده به همراه یک مقدمه و نتیجه‌گیری موجز. بخش اول به تبیین جوامع سرمایه‌سالار، تعاریف و مفاهیم کلیدی و کسانی که مازاد را به صورت تعاونی تقسیم می‌کنند و کسانی که مازاد را به صورت تعاونی تولید می‌کنند و کسانی که مازاد را به صورت تعاونی تصاحب می‌کنند هر دو یکی‌اند.

البته پایان‌دادن به سازماندهی تولید مبتنی بر استثمار سرمایه و ایجاد نظامی مبتنی بر خودگردانی، تغییر اجتماعی بنیادینی است و نمی‌تواند بدون تغییرات اجتماعی دیگری روی دهد. این تغییرات نیز نیازمند ایجاد سازمان‌های خودگردان‌اند. از دیگر طرف، اگر بنگاه‌های خودگردان کارگری بدید آید و به موفقیتی برجسته در اقتصادهای سرمایه‌سالار برسند، باید بتوانند برای بقا و توسعه خود و کسب حمایت مردم باید بسیاری از شرایط اجتماعی را تغییر دهند. اجرای طرح برنامه بنگاه‌های خودگردان کارگری، چرخ‌گردش مناصب مدیریتی میان کارگران، سازماندهی مجدد منابع و انگیزه‌ها برای نوآوری سازنده و ایجاد یک برنامه مؤثر در راستای برعهد از ارزش‌های تغییر اجتماعی است که باید صورت بگیرد. ولف مثال عملی این اگو از خودگردانی را شرکت مونداراگون در اسپانیا می‌داند که هم‌اکنون در بخش بنگاه‌های تعاونی کارگری‌اش، بالغ بر ۸۵ هزار عضو دارد و ۵۰ سال گذشته کارهای ملموسی به سوی این اهداف برداشته است.

مزیت دیگر این الگو قابلیت تعمیم آن به دموکراسی است. اگر قرار باشد سرمایه‌داری سیاسی در سطح جامعه، اما از امری تشریفاتی و رسمی فراتر رود به دموکراسی اقتصادی شکل‌گرفته در بنگاه‌های خودفرمایی کارگران نیاز دارد. برای انجام‌بخشی و تحریک کارگران به مشارکت‌جویی آکاهانه، توانمند و کامل در حکمرانی جامع محسوس‌شان به شیوای دموکراتیک جیز جوز مؤثرتر از دیرکی‌رفتن همین قرار در محیط